



پس از ترسیم اجمالی چهره کوفه در شماره‌های پیشین نشریه، سخن را پیرامون حرکت علمی حوزه آن شهر ادامه می‌دهیم، برای حفظ تناسب بحث، تسلسل تاریخی حوادث را در نظر می‌گیریم:

بدون شک، پر بارترین و اصیلترین دوران علمی کوفه را، باید در زمان خلافت و امامت حضرت امیرالمؤمنین (ع) جستجو نمود، این شهر نوپا و پویا به تعبیر فعلی: شهرک-که دو دهه بیشتر از عمر خود را سپری نساخته، ناگهان به مرکز خلافت اسلامی، و قلب تپنده جهان اسلام تبدیل می‌شود. از این رو در سرتاسر سرزمینهای اسلامی، چشمها بدان دوخته و مورد توجه قرار گرفته است و از سوی دیگر، وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) بعنوان مرکز این دایره بزرگ و پاسخگوی نیازها و مشکلات، عظمت خیره‌کننده‌ای به آن بخشیده است. حضرتش- به تعبیر خود- همچون کوهساری استوار، که سیلاب‌های دانش از آن فروریزد و بلندای آن تا بدانجاست که حتی پرنده‌ای تا ستیغ آن پرتوان کشید.^(۱)

مشخصه‌های حوزه علمی در این دوران، همچون زمان پیغمبر (ص) است، بدین گونه که مساجد، اساسی‌ترین مراکز آموزشی بشمار می‌رفت و بودجه خاصی بعنوان تعلیم و تعلم در نظر گرفته نمی‌شد و آموزش در سطح عمومی و برای همگان بود و...

این نکته را نیز اضافه کنیم، عمومی بودن تعلیم، مانع

نخستین حوزه شیعه در دوران (ع) امیرالمؤمنین

ابوحنیفه - همچون ابویوسف قاضی، و محمد بن حسن شیبانی - از ابوحنیفه آموختند. شافعی خود از محضر شیبانی استفاده نمود، که به یک واسطه شاگرد ابوحنیفه می‌شود. احمد بن حنبل، با استفاده از شافعی به دو واسطه به ابوحنیفه برمی‌گردد. و ابوحنیفه خود از محضر امام صادق استفاده نمود، که آن حضرت توسط پدرانش، از امیرالمؤمنین (ع) فرا گرفته‌اند.

مالک بن انس - فقیه مدینه - شاگرد ربیع‌الرای، او از عکرمه، عکرمه از ابن عباس، و ابن عباس از آن حضرت آموخته است. انتساب فقه شیعه به آن حضرت، بسی واضح است. و نیز می‌توان گفت: معروفترین چهره فقهی صحابه، عبدالله بن عباس و عمر است، که هر دو از آن حضرت استفاده کرده‌اند. بهر موری ابن عباس پرواضح است، و اما عمر، همگان می‌دانند در بسیاری از مسائل مشکل، به آن حضرت مراجعه می‌نمود، و این سخن او بسی مشهور است: لولا علی لهلك عمر.

اما درباره قضاوتش، این سخن رسول الله (ص) را شیعه و سنی نقل کرده‌اند: اقصاکم علی.

و اما تفسیر قرآن، حضرتش سرچشمه زلال آن است، و با مراجعه به کتب تفسیر، درستی این گفتار روشن می‌شود، زیرا اکثر تفسیر از آن حضرت و مقداری از عبدالله بن عباس است. و همگان حال ابن عباس را با آن حضرت می‌دانند، که چگونه چون شاگردی از محضر شریفش بهره‌ها می‌جست. از ابن عباس در رابطه نسبت دانش او با دانش امیرالمؤمنین (ع) سؤال کردند، گفت: همچون قطره باران در مقابل اقیانوس.

علوم طریقت و حقیقت و تصوف، نیز به آن حضرت باز می‌گردد، زیرا اهل تصوف به اصطلاح «خرقه» را که شعار آنهاست از آن حضرت می‌دانند.

علم نحو، نیز بوسیله آن حضرت ابداع شد، که حضرتش به ابوالاسود دلی آموختند...» (۲)

از تخصص گروهی در مسائل علمی نبود. بلکه اینان از هر فرصت استفاده می‌کردند تا بیشترین اندوخته‌های علمی را فراهم آورده، و در نهایت میراثی گرانبها از خود بیادگار گذاشتند.

با در نظر گرفتن این نکته، که پس از شهادت امام (ع) حکومت اموی سخت‌ترین فشارها را بر شیعیان حضرتش اعمال می‌نمود و به تعقیب و آزار جسمی و روحی آنان می‌پرداخت، می‌توان به کنه عظمت اقدامات آنان پی برد. در این رابطه باید از چهره‌های شناخته شده‌ای چون: ابن عباس، کمیل، رشید، حجر بن عدی، میثم تمار، سلیم بن قیس هلالی، حبه عرفی، اصبع بن نباته و... نام برد.

ارزش علمی

تأثیر عمیق و شگرف حضرتش (ع) در تبیین فرهنگ اصیل اسلامی، بر هیچکس پوشیده نیست. و پرداختن به ریزه کاریهای این تأثیر، نیاز به بحثهای مفصلتری دارد که در این مقال مجال آن نیست. در اینجا به سخنی از ابن ابی الحدید - سنی معتزلی * - بسنده می‌کنیم، ابن ابی‌الحدید چنین می‌نویسد:

«چه گویم در حق مردی که هر فضیلت را به او نسبت دهند، و هر فرقه‌ای به او باز گردد...» تا آنجا که گوید: «برترین دانشها، معارف الهی است، و حقیقت آن معارف از کلام حضرتش سرچشمه گرفته و اقتباس شده، از او آغاز و هم به او پایان پذیرد. زیرا معتزله - اهل توحید و عدل، و پیرو مکتب تعقل، از شاگردان و یاران آن حضرتند. بزرگ آنان و اصل بن عطاء شاگرد عبدالله بن محمد حنفیه، و او شاگرد پدرش محمد بن حنفیه، و او شاگرد پدر بزرگوارش علی (ع) است.

و اما اشاعره، اصل آنان به ابوالحسن اشعری برمی‌گردد، و او شاگرد ابوعلی جبائی، که خود از بزرگان معتزله است و بدینگونه اشاعره نیز معارف خود را از آن حضرت فرا گرفته‌اند. و از همه واضعتر، استفاده شیعه (امامیه، وزیدیه) از آن حضرت است.

اما علم فقه، حضرتش اصل و پایه آن است و هر فقهی در اسلام نیازمند و بهره‌ور از دانش اوست: شاگردان

* البته عده‌ای از اهل سنت - مانند احمد امین مصری - او را «شیعه معتدل» می‌دانند!

شگفت آنکه احمد امین - نویسنده معاصر مصری - پایه گذار مکتب فکری کوفه را دو کس می داند: امیرالمؤمنین (ع) و عبدالله بن مسعود، و آنکه می گوید: «چون حضرتش (ع) دست اندر کار مسائل سیاسی - به اضافه پیش آمدن جنگهای داخلی - بودند، نتوانستند به تعلیم دست یازند، ولذا ابن مسعود بیشترین تأثیر را در زمینه فرهنگی کوفه داشت.» (۳)

گذشته از اینکه ابن مسعود در علوم محدودی - که عمدتاً همان فقه و علوم قرآنی است - توانائی داشته، اصولاً در تمام علوم اسلامی، چهره حضرتش بسی روشنتر و بارزتر از آن است که بلبین مسعود مقایسه شود، سیاست هم از دیدگاه آن حضرت عین دیانت است، و هر دو مایه گرفته از دانش و بینش اسلامی و فی المثل اگر برای مصر، حاکمی همچون محمد بن ابی بکر و یا مالک اشتر را می گمارد، به همراه هر کدام دستور العمل می فرستد، محتوی عالیترین مفاهیم عقیدتی مکتب، و والاترین قوانین اداری جامعه، و آیا دانش غیر از این است؟

گستره و تنوع علوم

وسعت دائره معارف آن حضرت، چیزی نیست که مورد تردید باشد، و ما بخواهیم در این مجال مختصر آن را به اثبات رسانیم. گفتارها و مکتوبات حضرتش در زمینه های گوناگون، خود بیانگر گوشهائی از عظمت و گستردگی دانش آن حضرت است. این اندیشه شمولی، منحصر به علوم اسلامی

- که در کلام ابن ابی الحدید گذشت - نبود، بلکه حتی در مسائل طبیعی، سخنان دقیق و زرفی از آن حضرت نقل شده که برای نمونه می توان از سخنی پیرامون خلقت خفاش و طاووس نام برد. (۴) و عبارت «سلونی قبل ان تفقدونی» (۵) آن حضرت نزد همگان بسی مشهور و معروف است.

متأسفانه وجود گرفتاریهای داخلی و عدم آمادگی اذهان عمومی برای بررسی علوم گوناگون، از یک طرف، و از طرف دیگر، کوشش تمام عیار بنی امیه در جهت محو آثار آن حضرت، عوامل بسیار مهمی در محرومیت جامعه اسلامی و انسانی از این نعمت بزرگ الهی بود، مهمتر از

همه آنکه آنان با تبلیغات زهر آگین و مسموم خود، آنچنان ذهنیتی در افراد - و دانشمندان! - آفریدند، که حتی در زمان ما، وصف طاووس را، شاهدی بر جمول و ساختگی بودن نهج البلاغه دانسته اند. (۶)

در نوشتارهای سابق، در این نشریه، اشاره ای به کوششهای مستشرقین در رابطه با نفوذ قوانین و تمدنهای غیر اسلامی - رم، یونان، مصر، کلد، بابل و... - در جهان اسلام نمودیم، و اینکه آنها معتقدند: شکوفائی فرهنگ اسلامی معلول آن افکار است، و اصولاً اندیشه اسلامی، قبل از تماس با فرهنگهای مزبور، از یک نوع حالت سادگی، در هم پاشیدگی، ناهمخوانی، عاطفی بودن، با کمبودهای بسیار، برخوردار بود، اما علوم طبیعی، ریاضی، فلسفی و... بدون کم و کاست، افکار وارداتی به حساب می آیند. و در این زمینه، از خالد - فرزند یزید بن معاویه - نام می برند که برای نخستین بار کتابهای طب و شیمی را به عربی ترجمه نمود. ولی چون بنی امیه ذاتاً به دنبال نشر و ترویج افکار علمی نبودند، این حرکت ترجمه متوقف گردید، و در زمان بنی عباس دو باره رواج و اوج گرفت.

ما در گذشته این گفته را مردود شمردیم، و گفتیم خصوصاً با اتکاء به مکتب امامت و ولایت، بدون هیچگونه تأثر و انفعالی از افکار وارداتی، ائمه (ع) - بویژه امیرالمؤمنین (ع) حقایق وحی را برای مردم تبیین می نمودند. واضح است در این میان پاره ای از افکار و قوانین، نشأت گرفته از مایه های عقلانی و فطرت صحیح انسانی است، و لذا هم در اسلام وجود دارد و هم در قوانین بشری، ولی این به معنای اقتباس اسلام از آنها نیست.

در رابطه با علوم طبیعی، شواهد ظاهری تاریخ همان است که گفته شد، ولی از سوی دیگر، طرح این مسائل در سخنان امام (ع) ما را به تامل و تفکر بیشتری فرا می خواند. به نظر ما، حضرت به خوبی به مرحله تاریخی جامعه اسلامی آشنائی داشتند: مردمی که با الهام از تعالیم اسلام، زنجیرهای بندگی و بردگی را از هم گسسته اند و از گوشه چادر نشینی بدوی، با نیرومندترین امپراطوری ها پنجه در

افکنده‌ماند، و آنان را درهم شکسته‌اند، اینک در مقابل خود با ملت‌های روبرو هستند با تمدن، با فرهنگ، با آداب و رسوم اجتماعی، طبیعتاً مسلمانان در چنان مرحله تاریخی، و در این رویارویی دوره در پیش‌رو داشتند: یا می‌بایست جذب فرهنگ و تمدن جدید شوند، و یا باید با حفظ و ارائه ارزش‌های اصیل مکتب، دست به یک حرکت تصحیحی در آن فرهنگها بزنند. اما جامعه اسلامی راه دوم را اختیار نمود و با غلبه بر تمدن ایران ورم- که به شدت فاسد و آسیب‌پذیر شده بودند- نه تنها مرغوب زرق و برق ظاهری آنها نشد، بلکه بزرگترین تأثیر را در رشد و باروری آنها داشت.

حال امام علی^(ع) که جامعه نوپای اسلامی و نیازها و ضرورت‌هایش را می‌شناسد، و بخوبی می‌داند اگر عطش علمی مردم از سرچشمه‌های زلال وحی سیراب نگردد، خلأ آن را با افکار وارداتی پر می‌کنند، و از سوی دیگر تعقل و تعلم از پایه‌های اصلی و اساسی اسلام به شمار می‌رود، لذا طبیعی است که به پاسخ این نیاز اقدام فرماید، و زمینه گشودن درهای حکمت و معرفت را فراهم آورد. علم باید هم دوشادوش مکتب نضج گیرد، و هم بر اساس پایه‌ها و اصول واقعی- و نه خرافات- استوار گردد.

ما نمی‌دانیم اگر این فرصت‌های گرانبهای تاریخی را از آن حضرت سلب نمی‌کردند، و حضرتش به دور از جنگ‌ها و فتنه‌ها و آشوبها فرصت و فراغت بیشتری برای اشاعه علوم می‌یافت، مسیر جریان تکاملی علم در جامعه اسلامی- تا زمان ما- چه بود؟

در اینجاست که دیگری در سخن بسیاری از پژوهشگران تاریخی به چشم می‌خورد، آنها می‌گویند: اگر ما قبول کنیم در زمان آن حضرت، و اصولاً در صدر اسلام، شواهدی از مسائل علوم طبیعی به چشم می‌خورد، ولی نباید از نظر دور داشت که اینها فقط طرح یکی دو مسأله علمی بوده و نه تدوین آن بصورت «علم»، وجود چندین سخن و خطبه در مسائل علمی یک مطلب است، و وجود علم بصورت تدوین یافته سخن دیگر.

این مطلب که ما فعلاً یک اثر علمی- به معنای

اصطلاحی- از آن حضرت در اختیار نداریم، جای انکار نیست. اما اینکه امام^(ع) با درک نیازهای زمان، جامعه را بسوی دروازه‌های دانش سوق می‌داده، شواهد تاریخی بسیاری آن را کاملاً تأیید می‌کند، از جمله: طرح پاره‌ای از آنها در سخن خود حضرت، با توجه به از بین رفتن بسیاری از آن سخنان- و عدم تمایل حکومت اموی- نزدیک به یک قرن- به نشر دانش از یک سو، و کوشش برای نابودی آثار علمی آن حضرت از سوی دیگر، عدم اطلاع دقیق ما از کتابهای آن حضرت به نامهای «جفر» و «جامعه»، ظهور مسائل علمی در اواخر حکومت بنی‌امیه و اوائل حکومت بنی‌عباس بوسیله فرزند بزرگوارش حضرت امام صادق^(ع) که بصورت یک علم مدون در کتابهای جابربن حیان تجلی یافت^{*}، اینها می‌تواند شواهدی گویا بر مدعای ما باشد.

خرافه‌زدائی

یکی از مسائلی که بر کل فرهنگ اسلامی- اعم از سنی و شیعه- تأثیر فراوانی گذاشته، مسأله قصه‌گویی در مساجد بود. افرادی بعنوان وعظ و ارشاد، و برای تأیید و یا رد مطلبی به داستان‌سرایی می‌پرداختند. این داستانها مجموعه‌ای از اسرائیلیات، خرافه‌ها، افسانه‌های ساختگی و... بود. متأسفانه رواج و شیوع این خطر، بویژه با در نظر گرفتن عدم تدوین سنت در قرن اول، زمینه مساعدی برای جعل و تزویر در زمینه‌های مختلف فرهنگ اسلامی: تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ، عقاید و... بشمار می‌رفت.

نخستین کسی که این روش را پیش گرفت، تمیم داری است. او از مسیحیان یمن بود، و در سال نهم هجری مسلمان شد. گویا قصه «جساسه»^{*} و دجال را او برای

* هم‌اکنون پارای از کتابها و رساله‌های جابربن حیان بصورت علمی موجود است. لحن کلام جابر در این نوشتارها کاملاً نشانه اعتماد او بر امام صادق^(ع) است. در این باره باز سخن خواهیم داشت.

** خلاصه قصه این است که او با سی نفر در کشتی به سفر پرداخته و سپس از یک مسافه سرگردانی در دریا به جزیره‌ای می‌رسد و در آنجا حیوانی پرموی را می‌بیند، از او می‌پرسد: کیستی؟ می‌گوید جساسه! یعنی: حیوانی که اخبار را تجسس می‌کند و به دجال می‌رساند.

پيامبر (ص) نقل کرده. در زمان عمر، اجازه گرفت در مسجد به وعظ و ارشاد معهود بپردازد، عمر اجازه نداد، ولی در اواخر زندگی، به او اجازه می‌دهد که روزهای جمعه، قبل از او، مردم را موعظه نماید.

در زمان عثمان نیز هفته‌ای دوبار این کار انجام می‌گرفت. و بدینسان قصه‌گویی بعنوان یک شیوه رسمی در جامعه اسلامی پا گرفت، و چون باذوق عامه توافق داشت و در عین حال تأییدی بر حکومت نیز به شمار می‌رفت، به سرعت رشد یافت، تا آنجا که بعدها بعنوان منصب «قصاص» رسمیت یافت!

زمان معاویه این مسأله رواج بیشتری یافت و کم‌کم جنبه مسائل ارتباط جمعی - همانند نقش روزنامه و رادیو... در زمان ما - بخود گرفت. معاویه نیز شخصی را در همین منصب قرار داد، که او هر روز بعد از نماز صبح، پس از یک خطبه کوتاه، بوعظ و ارشاد متعارف می‌پرداخت، و سپس برای خلیفه، حشم و خدم و سربازان او دعا می‌کرد، و بر دشمنان او - یعنی امیرالمؤمنین (ع) و شیعیانش - نفرین می‌نمود.*

تا آنجا که تاریخ می‌گوید، امیرالمؤمنین (ع) نخستین کسی بود که به مبارزه قاطع با این آفت فرهنگ اسلامی پرداخت. حضرتش با بیرون راندن آنان از مساجد (۷)، گام اساسی را در این راه نهاد، متأسفانه همانگونه که اشاره رفت، بنی‌امیه از آنان استقبال نموده و بعنوان یک منصب رسمی بدان می‌نگریستند.

در اینجا تذکر این مهم بی‌مناسبت نیست: همچنانکه حضرتش با این پدیده شوم قاطعانه برخورد کرد و با تازیه آنها را از مساجد بیرون راند، وظیفه همه اندیشمندان اسلامی است که آنان نیز با معیارهای اصیل اسلامی، این خرافات و اوهام را از صفحه متون فرهنگ اسلامی بزدایند.

آثار علمی این دوران

خوشبختانه از این دوره پربرکت، آثار نسبتاً فراوانی به دست ما رسیده است.

برای درک عظمت این مطلب کافی است بدانیم در کل دوران بنی‌امیه نزدیک به یک قرن بعد از حضرتش - اثر قابل ملاحظه‌ای در دست نیست. احمد امین در مبحثی بعنوان «تدوین» سعی فراوان در ارائه شواهدی بر تدوین و جمع‌آوری نوشتارها در مجموع دوران بنی‌امیه نموده است، (۸) ولی سرانجام در آخر مطلب می‌افزاید: «در زمان فعلی ما به جز اندکی، هیچ نوشتار قابل تأییدی از بنی‌امیه به دست ما نرسیده است!»

در بحث مربوط به دوران خلافت، نامی از آثار حضرتش برده‌ام (۹)، اینک فهرستوار می‌گوئیم: این آثار به دو دسته اساسی تقسیم می‌شود:

۱- آنچه یاران و نزدیکان آن حضرت تقریر کرده‌اند، که برای نمونه می‌توان از کتاب سلیم بن قیس، یادداشتها و کتابهای فرزندان ابورافع و دیگران نام برد.

۲- آنچه خود حضرت فرموده و یا نوشته‌اند. سخنان آن حضرت اگر چه غالباً بصورت خطبه در مواقع رسمی - مانند نماز جمعه، عید - و غیر رسمی القا می‌شد و بوسیله افراد حفظ، و کم‌کم - بیشتر از اوایل قرن دوم - ثبت می‌گردید، اما نوشته‌های آن حضرت که خود تحریر فرموده‌اند از قسمت معظم آن - که همان «جفر» و «جامعه» و «مصحف» باشد - بی‌اطلاعیم.

در این میان، نامه‌های آن حضرت بیشتر در دسترس است، و در مصادر اولیه فراوانی نقل شده که می‌توان به آنها دست یافت، مانند:

«وقعة صفین»، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲)

«الفارات»، ابراهیم بن محمد ثقفی (م ۲۸۳)

«رسائل الاثمه»، مرحوم کلینی (م ۳۲۹)

...

بعدها مرحوم سید رضی (م ۴۰۶) مجموعه‌ای از این خطبه‌ها و نامه‌ها - بضمیمه سخنان دیگر - را، انتخاب نمود و در کتابی گرانبها و پراچ به نام «نهج البلاغه» گرد آورد. به استناد برخی شواهد، بخشی از نوشتارها و

اما از نظر انتشار فرهنگ اسلامی، اطلاعات ما در این دوران نسبتاً اندک است، زیرا عوامل مختلف در این جریان دست‌اندر کار بوده، که مهم‌ترین آنها را باید در تعقیب و شکنجه و آزار شیعیان دانست. بعلاوه حکومت اموی خود علاقه‌ای به مسائل علمی نشان نمی‌داد، با ملاحظه تمامی این مشکلات، باز هیچگاه رابطه شیعیان با امامت، که در این مرحله طبیعتاً بیشتر بعد فرهنگی بخود گرفته بود قطع نشده، بلکه شواهد انکارناپذیری بر رشد و توسعه آن در دست است.

به گفته ابومخنف، در «مقتل»: پس از شهادت امام حسن^(ع) چهل هزار نفر از مردم کوفه، نامه تسلیمت به امام حسین^(ع) نوشتند که خود بیانگر این رابطه عمیق و گسترده است.

شهادت حجر بن عدی و یارانش با آن وضع فجیع، و همچنین شهادت و زندانی شدن صدها انسان بیگناه، و نیز سنگباران شدن زیاد والی کوفه در اولین سخنرانی بر فراز منبر مسجد که در همان جلسه دست هشتاد نفر را برید^(۱۱) و... همگی حاکی از شیوع فرهنگ اصیل اهل بیت^(ع) در میان مردم کوفه است. روشن‌ترین شاهد تاریخی این رابطه را می‌توان در نامه‌های فراوان مردم که پس از مرگ معاویه، برای امام حسین^(ع) ارسال شد، جستجو کرد.

کوتاه سخن آنکه در این دوران بیست ساله (از سال ۴۱ هجری تا محرم ۶۱) بدون شک یک رابطه عمیق فرهنگی-هرچند آگاهی ما از تفصیلات آن اندک است- میان رهبری و مردم، به کمک منادیان علوم اسلامی، برقرار بوده است.

این نکته را اضافه کنیم که حتی در مصادر اهل سنت نیز روایاتی از امام حسن^(ع) و اندکی کمتر از امام حسین^(ع) موجود است که باز حاکی از همین ارتباط فرهنگی است. در بخش‌های آینده درباره حرکت فرهنگی در کس

نامه‌های حضرتش تا نیمه‌های قرن چهارم، به خط آن حضرت^(ع) موجود بوده است. ابن ندیم (م ۳۸۰) در «فهرست» گوید: در شهر «حدیثه»^{*} مردی به نام محمد بن الحسین می‌زیست که عشق به جمع‌آوری کتاب داشت و مجموعه‌ای از کتب قدیمی فراهم آورده بود که همانند آن را ندیده بودم. با او آشنا شدم- با اینکه با کمتر کسی آشنا می‌شدم- و نسبت به آن مجموعه سخت بخیل بود. روزی بستهای را- با وزن تقریبی ۳۰۰ رطل- گشود که در آن نوشته‌ها و یادداشتهای بسیاری بر روی انواع کاغذهای چینی و تهامی و خراسانی و نیز بر پوستها به چشم می‌خورد، متضمن: معلقات و اشعار عرب، اندکی از نحو و داستانها و اخبار و انساب و غیره. او می‌گفت: مردی از اهل کوفه که نامش از یادم رفته علاقه وافری به گردآوری خطوط قدیمی داشته و در هنگام وفات آنها را به من سپرده، بهر حال، آنها را مورد بازدید قرار دادم.

واقعاً گنجینه گرانبهایی بود، اگر چه مرور زمان آنها را مندرس و دگرگون ساخته بود. بر هر ورقه یا جزوه‌ای امضاء علماء، یکی بعد از دیگری به چشم می‌خورد، و هریک خط دیگری را تأیید می‌نمود. در آن مجموعه قرآنی به خط خالد بن ابی‌الهیاج، از یاران امیرالمؤمنین^(ع) دیدم. و همچنین به خط امام حسن^(ع) و امام حسین^(ع)، و پارهای از قراردادهای نامه‌ها که به خط امیرالمؤمنین^(ع) بود دیدم^{**}. بعد از مرگ این مرد، آن مجموعه را نیافتم، حتی اطلاعی از وجود آن ندارم.^(۱۰)

دوران امام حسن و امام حسین^(ع)

بعد از شهادت امیرالمؤمنین^(ع) حکومت ظاهری امام حسن^(ع) دیری نپایید. پس از مصالحه با معاویه، حضرتش در سال ۴۱ هجری همراه با بستگان خود از کوفه به سوی مدینه مهاجرت کردند. و بدینسان دوران سکونت ائمه^(ع) در کوفه به پایان رسید، و بعد از آن، هیچ یک از امامان شیعه در کوفه سکنی نگزیدند، اگر چه گاهی بر آن مروری داشتند.

* در عراق دوشهر به این نام بوده: یکی در کرانه دجله، در شمال، نزدیک موصل فعلی و دیگری در کرانه فرات، در جنوب، نزدیک انبار. ظاهراً مراد ابن ندیم همین شهر اخیر است که اهالی آن شیعه بودمانند.
** در همین عبارت می‌گوید: به خط امیرالمؤمنین و بقیه کاتبان وحی... ولی نامی از آنان نمی‌برد.

دوران بنی‌امیه، که از همین سالها آغاز می‌شود، بحثی خواهیم داشت،

یادداشتها

- ۱- نهج‌البلاغه، خطبه سوم.
- ۲- شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۷-۲۰ (ترجمه آزاد).
- ۳- فجر الاسلام، ص ۱۸۴.

- ۴- خفاش در خطبه ۱۵۵، و طاوس در خطبه ۱۶۵ (به ترتیب نهج‌البلاغه صبحی صالح).
- ۵- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۹.
- ۶- فجر الاسلام، ص ۱۴۹.
- ۷- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۷۸ و فجر الاسلام، ص ۱۶۰.
- ۸- فجر الاسلام، ص ۱۶۶-۱۶۹.
- ۹- کیهان اندیشه، شماره ۴، ص ۸.
- ۱۰- الفهرست، ابن ندیم، ص ۴۶.
- ۱۱- تاریخ طبری، حوادث سال پنجاه هجری.

